

## خدامحوری، کرامت انسان و عدالت از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام

حسن صادقی\*

### چکیده

همه مکاتب حقوقی و بلکه انسانها اجمالا در وجود حقوقی از قبیل حق حیات، حق مالکیت، حق مسکن، حق لباس و پوشش، حق کار کردن و امثال اختلافی ندارند. از این رو، افزون بر دین، ضرورت عدالت در حوزه های گوناگون فرهنگی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و... مورد اتفاق است. آنچه مورد بحث است پاسخ به این سؤال مهم عدالت است که ریشه نظری عدالت چیست؟ به بیان دیگر، به چه مبنا و ملاکی کسی وظیفه دارد حق دیگری را رعایت کند و چرا باید کسی در جایگاه متناسب خود قرار گیرد؟ روشن است که اتخاذ مبنا در این باره، آثار نظری و عملی به دنبال دارد. تبیین مبنای عدالت با بهره گیری از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام به عنوان امام معصومی که آگاهترین فرد به انسان و حقوق وی است و خود در مسند حکومت قرار گرفتند، بسیار ارزشمند است. مقاله حاضر با روش توصیفی تحلیلی سخنان امیرالمؤمنین ع را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که ریشه عدالت به خدای سبحان و کرامت انسان برمی گردد. با اثبات خدامحوری و کرامت انسان در عدالت، افزون بر تبیین چگونگی پیدایش عدالت، گستره عدالت نیز روشن می شود.

کلیدواژه: خدامحوری، کرامت انسان، عدالت، امیرالمؤمنین علیه السلام.

## مقدمه

اصل عدالت، همواره مورد گرایش فطرت انسان بوده و در طول تاریخ نیز این حقیقت، مورد توجه همه انسان‌ها از هر دین و مذهبی قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که حتی برخی از افراد ستمگر نیز ظاهر رفتار و گفتار خویش را عادلانه جلوه می‌دهند. از سوی دیگر، عدالت، فلسفه بعثت پیامبران و از اهداف اساسی آنان بوده است. در قرآن کریم و روایات اسلامی به ویژه در نهج البلاغه نیز سفارش فراوانی به عدالت شده و یکی از امور لازم بشمار می‌رود. عقل نیز در کنار منابع دینی به ضرورت عدالت گواهی می‌دهد. از این رو، شکی در ضرورت اصل عدالت نیست.

در سخنان امیر مؤمنان (ع) نیز فراوان به این موضوع اشاره شده است، مانند:

العدل أقوى أساس (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۶۶) عدل قویترین بنیاد است؛

العقل أشرف مزية. (همان) عقل و خرد شریفترین برتری است؛

العدل أفضل سجية (همان) عدل برترین خصلت است.

آنچه مورد نظر است، این است که مبنا و ریشه عدالت چیست؟ به بیان دیگر، به چه مبنا و ملاکی کسی وظیفه دارد حق دیگری را رعایت کند و چرا باید کسی در جایگاه متناسب خود قرار گیرد؟ طبیعتاً چگونگی پاسخ به این سوال، آثار خاصی به دنبال دارد. برای مثال، اگر مبنا خدامحوری باشد، آثار خاص خودش را دارد، مثلاً گستره عدالت نیز مربوط به خواست خدا می‌شود.

یکی از منابع مهم معرفتی در موضوع عدالت به ویژه در مساله مبنای عدالت، سخنان معصومان (ع) به ویژه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است. اهمیت تبیین مبنای عدالت از منظر این امام همام (ع) هنگامی روشن می‌شود که افزون بر بُعد علمی الهی امام (ع) چون ایشان مدتی در مسند حکومت قرار گرفتند، زمینه برای طرح عدالت و موضوعات گوناگون آن از جهت نظری و عملی فراهم شد.

گرچه درباره عدالت و مسائل آن در نهج البلاغه، آثار فراوانی از زوایای گوناگون و در سطوح مختلف نوشته شده است؛ لکن با مطالعاتی که نگارنده پیرامون موضوع دارد، نوشته قابل

توجهی درباره این موضوع نیافته است و تصور می‌کند این نوشته شاید مفید باشد.

### ۱. معنای عدالت

عدالت از ریشه «عدل» به معنای برابری و مساوات (ر.ک: ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۴۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ق، ص ۵۵۱) میانه در امور (ر.ک: فیومی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۹۶) و حد وسط و قرار گرفتن میان افراط و تفریط به گونه‌ای که در آن زیاده و نقیصه نباشد (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۵۵)، و قرار دادن هر چیزی در جایگاهش است. (گرچه در لغت به این معنا تصریح نشده است؛ لکن با توجه به مفهوم «ظلم» است که در برابر «عدل» قرار دارد. ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ق، ص ۳۱۵)

عدالت در یک تقسیم کلی به دو قسم تقسیم می‌گردد: نخست: عدالت الهی؛ دوم: عدالت انسانی. عدالت الهی، عدالتی است که خداوند متعال نسبت به آفریده‌ها دارد. این قسم از موضوع بحث این رساله بیرون است. عدالت انسانی به دو قسم تقسیم می‌شود: اول: عدالت فردی؛ دوم: عدالت اجتماعی. عدالت فردی رعایت عدل نسبت به خود و در حوزه فردی هر شخص است. عدالت رعایت عدالت نسبت به دیگران است.

گرچه برای عدالت تعاریف متعددی ذکر شده است، (ر.ک: اخوان کاظمی بهرام، ۱۳۸۱: ۲۹-۳۱) لکن چون نه ضرورتی برای ذکر و بررسی همه آنهاست و نه در این نوشته می‌گنجد، به مهم‌ترین تعاریفات و بررسی آنها اشاره می‌شود.

۱. ارسطو عدالت را به دو معنای اعم و اخص بیان کرده و معنای اعم آن را رعایت قوانین و محترم شمردن برابری شهروندان می‌داند (ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۱۳۷۸: ۱۶۵ و ۱۶۷)

۲. عدالت به معنای مساوی قرار دادن دیگران است. خواجه نصیرالدین طوسی گوید: لفظ عدالت، از روی دلالت مثنوی است از معنای مساوات. (طوسی نصیرالدین، ۱۳۵۶: ۱۳۱)

شهید مطهری نیز یکی از معانی عدل را این‌گونه بیان می‌کنند: عدل، تساوی و نفی هرگونه تبعیض است. (مطهری، ۱۳۷۲: ۵۶)

۳. عدالت در مردم و بین مردم آن است که هر کس در جایگاهی که به حکم عقل، یا شرع، یا عرف شایسته آن است، قرار داده شود و نیکوکار به جهت نیکوکاری پاداش داده شود و بدکار بخاطر کار بد عقاب شود و حق مظلوم از ظالم ستانده شود و در اجرای قانون تبعیض وجود نداشته باشد و استثنایی صورت نگیرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۳۱/۱۲).

البته اینکه کدام عرف و نقل منبع برای عدالت است، سخن دیگری است که باید در جای خود بحث شود و در حقیقت، جزو مسائل فلسفه حق بشمار می‌رود، همچنانکه در تعریف یک مفهوم، همه مسائل آن را نمی‌آورند و تنها مفهومی از تعریف ارائه می‌دهند که در بیشتر موارد هم جنبه «شرح الاسم» دارد.

۴. رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق، حق او را؛ «العدل اعطاء کل ذی حقّ حقّه». (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۷۹/۱؛ مطهری، ۱۳۷۲: ۵۶)

این تعریف از تعاریف رایج عدالت است. (خوانساری، ۱۴۰۵ق: ۴/۴۲۷؛ خرازی، ۱۴۱۸ق/۱، ۹۹)

از ارسطو نیز نقل شده است که:

عدالت، رعایت تناسب است و اینکه با برابرها به طور برابر، و با نابرابرها به طور نابرابر رفتار شود. (ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۱۳۷۸: ۱۷۴)

شهید مطهری پس از ذکر این معنا می‌فرماید:

معنی حقیقتی عدالت اجتماعی بشری، یعنی عدالتی که در قانون بشری باید رعایت شود و افراد بشر باید آن را محترم بشمارند همین معنی است. (مطهری، ۱۳۷۲: ۵۶)

به احتمال زیاد این معنا از برخی از روایات استفاده شده است. در ضمن روایتی از امام کاظم (ع) نقل شده است:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَقَدْ قَسَمَهُ وَأَعْطَى كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ الْخَاصَّةَ وَ الْعَامَّةَ...؛ البته خداوند چیزی از صنوف اموال را رها نکرد، جز آنکه آن را تقسیم کرد و به هر صاحب حقی حق خاص و عام او را داد...» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱/۵۴۲)

این معنا با هر یک از معانی سه‌گانه عدالت تناسب دارد؛ زیرا در این معنا مفهوم برابری

(معنای اول)، میانه (معنای دوم) و قرار دادن چیزی در جایگاه خود (معنای چهارم) وجود دارد؛ برای مثال، مفهوم «دادن حقوق متناسب به کارمند» آن است که برابر با کار به وی حقوق داده، همچنین حقوق وی، کم یا زیاد نشود و نیز با داده شدن حقوق به وی، او در جایگاه مناسب قرار داده شود.

تعریف عدالت نشان می دهد که افراد نسبت به همدیگر جایگاه و حقوقی دارند و روشن است که لازمه حقوق و جایگاه افراد، تکلیف دیگران نسبت به آن است؛ برای نمونه، یکی از حقوق افراد، حق مالکیت است و اینکه مال به فردی اختصاص دارد. لازمه آن، ضرورت رعایت حق مال و دادن مال به آن شخص و تصرف نکردن دیگران در آن است. همچنین تعریف عدالت نشان می دهد که افراد نسبت به همدیگر حقوق و جایگاهی دارند و روشن است که لازمه حقوق و جایگاه افراد، تکلیف دیگران نسبت به آن است.

## ۲. خدامحوری و عدالت

یکی از مبانی مهم عدالت در سخنان امیرمؤمنان علیه السلام، خدامحوری است که نخست، اصل موضوع و سپس آثار آن بیان می شود.

### ۲-۱. خدامحوری در نظام حقوقی

از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام، استفاده می شود که در نظام حقوقی خدامحوری اصل اساس است. امیرمؤمنان علیه السلام به نشئت گرفتن حقوق انسان از حقوق خدای سبحان اشاره می کنند و لزوم عمل به آنها برای مردم را بیان می کنند:

ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افترَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَ يُوَجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ لَا يَسْتَوْجِبُ بَعْضُهَا إِلاَّ بِبَعْضٍ؛ (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۳) پس، خدای سبحان برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمی شود مگر همانند آن را انجام دهد.

در تحلیل سخن امیرمؤمنان علیه السلام باید به دو ویژگی خالقیت و ربوبیت خدای سبحان اشاره کرد. در آیات فراوانی به آفرینش انسان توسط خدای سبحان اشاره می شود، مانند: «یا

أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ (بقره، ۲۱). قرآن کریم آفرینش هر چیز توسط خدای سبحان را بیان می‌کند، مانند: { بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ \*ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (انعام، ۱۰۱ - ۱۰۲) }

از سوی دیگر یکی از صفات خدای سبحان ربوبیت است. ربوبیت در لغت، از ریشه «رب» به معنای اصلاح چیزی و قیام بر آن است و «رب» به معنای اصلاح کننده چیزی است و بر مالک، خالق و صاحب اطلاق می‌شود. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۸۱) بنابراین، ربوبیت به معنای سرپرستی، تدبیر، اصلاح و سامان دهی امر است.

ربوبیت الهی به دو قسم ربوبیت تکوینی و ربوبیت تشریحی تقسیم می‌شود. ربوبیت تکوینی اداره، تدبیر و سامان دهی جهان هستی است. از منظر قرآن کریم تصور ربوبیت غیر خدا نادرست است و ربوبیت خدا فراگیر و شامل هر چیز است و هر گونه ربوبیت کلی و جزئی را دربرمی‌گیرد. از این رو، هیچ چیزی از دایره ربوبیت الهی خارج نیست: { فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ } (جاثیه، ۳۶) (پس حمد و ستایش مخصوص خداست، پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار همه جهانیان!)

از نگاه قرآن کریم، میان خالقیت و ربوبیت تلازم وجود دارد، و خدای سبحان که جهان هستی را آفریده است، آن را اداره می‌کند، بدون آنکه به دیگری واگذار کرده باشد. از این رو، در آیات متعددی میان آنها ارتباط برقرار می‌کند، مانند: { ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ } (انعام، ۱۰۲) ((آری، ) این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است).

ربوبیت تشریحی عهده‌داری قانون و قانون‌گذاری است. از منظر قرآن کریم، قانون‌گذاری تنها به خدای متعال اختصاص دارد و هیچ فردی از چنین شایستگی برخوردار نیست.

قرآن کریم در آیات متعددی، به ربوبیت مطلق الهی اشاره می‌کند که ربوبیت تشریحی را نیز دربرمی‌گیرد، مانند: { أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ



الْمَغْرِبِ فِيهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ} (بقره، ۲۵۸) (آیا ندیدی (و آگاهی نداری (از کسی [نمرود] که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود؛ (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود؛) هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.» او گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!» (و برای اثبات این کار و مشتبّه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد؛ (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی تویی،) خورشید را از مغرب بیاور!» (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.)

شایان ذکر است که اهمیت خدامحوری در نظام حقوقی و اثرگذاری آن در عدالت در مقایسه با بینش غیر دینی و مکاتب حقوقی دیگر در مبنای عدالت روشن می‌شود. برای نمونه در اعلامیه جهانی حقوق بشر، مبنای حقوق، انسان مداری (اومانیزم) و صرف خواست خود انسانها و قراردادی است که انسانها میان خود دارند. گذری کوتاه بر اعلامیه گویای این سخن است و گاهی به روشنی به آن اشاره شده است؛ برای مثال، در ماده بیست و یکم آمده است: «اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است».

## ۲-۲. آثار خدامحوری در عدالت

مبتنی بودن نظام حقوقی بر خدامحوری، در عدالت، دو اثر مهم دارد:

### الف. وابستگی حقوق انسان به خدای سبحان

با توجه به خدامحوری بودن حقوق انسان که از آیات نیز استفاده می‌شود، افزون بر خود انسان، حقوق انسان، چه حقوق فردی و چه حقوق اجتماعی وی نیز وابسته به خداست. به عبارت دیگر، انسان از خود چیزی ندارد و هرچه که دارد، متعلق به خدای متعال است. پس حقوق وی نیز از خدای سبحان سرچشمه می‌گیرد.

بر همین اساس، برخی از متفکران معاصر تصریح می‌کنند:

بر طبق این مقدمه که همه هستی از آن خدای متعال است، هیچ حقی برای کسی به خودی خود ثابت نمی‌شود و هر کجا حقی باشد، اصالتاً از آن خداست و این اوست که آن حق را به آن موجود عطا کرده است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۵)

این بیان از اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود. امام سجاد علیه السلام در بیان حقوق به این مبنای کلیدی اشاره می‌کند که در فلسفه حقوق بسیار راهگشاست. ایشان پس از بیان اینکه خدا بر انسان حقوقی دارد، می‌فرماید:

أَكْبَرُ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَيْكَ مَا أُوجِبَهُ لِنَفْسِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْحُقُوقِ وَ مِنْهُ تَفَرَّعَ؛ (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۵۵) بزرگترین حق خدا بر تو حقی است که خدا نسبت به خودش واجب ساخته است «حق الله»، که اصل دیگر حقوق است، و همه حقایق دیگر از آن متفرع می‌شود.

در سخنان امیر مؤمنان علیه السلام شواهد متعددی از وابستگی حقوق انسان به خدای متعال و تکلیف انسان از سوی خدای متعال به آن دیده می‌شود. برخی از این موارد عبارتند از:

أ. إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ وَاللَّهُ تَعَالَى [جَدُّهُ] سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ (سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۳۸، ص ۵۳۳) خداوند سبحان، غذا [و نیاز] فقیران را در اموال ثروتمندان معین کرده است. پس هیچ فقیری گرسنه نیست؛ مگر آنکه ثروتمندی از آن استفاده کرده باشد، و خداوند متعال در این باره از آنها خواهد پرسید.

ب. امام علیه السلام به مالک اشتر فرمود: «أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصَمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَ مَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَصَّ حُجَّتَهُ وَ كَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ تَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ وَ هُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمَرْصَادِ؛ (سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۲۸) نسبت به خداوند و نسبت به مردم از جانب خود، و از جانب افراد خاص خاندانت، و از جانب رعایایی که به آنها علاقه مندی انصاف به خرج ده! که اگر چنین نکنی، ستم کرده‌ای! و کسی



که به بندگان خدا ستم کند، خداوند پیش از بندگان، دشمن او خواهد بود، و کسی که خداوند، دشمن او باشد، دلیلش را باطل می سازد و با او به جنگ می پردازد تا دست از ظلم بردارد یا توبه کند، هیچ چیز در تغییر نعمتهای خدا و تعجیل انتقام و کیفرش، از اصرار بر ستم، سریع تر [و زودرس تر] نیست؛ چرا که خداوند، دعا و خواسته مظلومان را می شنود و در کمین ستمگران است.»

### ب گستره عدالت بر اساس قانون الهی

گستره عدالت در هر مکتبی وابسته به مبانی آن مکتب است. با توجه به خدامحوری در نظام حقوقی، گستره عدالت بر اساس قانون الهی است. از این رو، گستره حقوق انسان و نیز شرایط پایداری آن به خواست و قانون الهی برمی گردد و هیچ کس دیگری حق و صلاحیت قانون گذاری ندارد، مگر به اذن خدا. از سخنان امیرمؤمنان استفاده می شود که گستره عدالت، بر اساس خواست و قانون الهی است. برخی از شواهد عبارتند از:

أ. حضرت علی (ع) به مجرد دستیابی به خلافت، فرمود تمام امتیازات و اموال ناحق را از نزدیکان، دوستان و اقوام خلیفه سابق، خواهد گرفت. آن حضرت در این باره فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ عَلَى مُسْتَحِقِّهِ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ؛ (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۵، ص ۵۷) به خدا سوگند! آنچه [بیهوده] از بیت المال در کابین زنان قرار داده اند و یا به واسطه آن کنیزانی را مالک شده اند، اگر بیابم، به مستحق آن بر می گردانم؛ زیرا عدالت، گشایش می آورد، و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ظلم و ستم بر او گران تر خواهد بود.»

ب. امام علی (ع) در آغاز زمامداری خود، تمام فرمانداران سابق را از کار برکنار کرد که در بین آنها معاویه، والی نیرومند شام بود. همچنین در مقابل خواسته های نامشروع طلحه و زبیر برای به دست آوردن مقام در حکومت، به خاطر بی کفایتی آنها برای احراز این پستها، سرسختانه ایستادگی کرد. او در سیاست، مساوات را اجرا کرد، و در توزیع اموال میان مردم با اینکه آنها از نظر فضیلت یکسان و در یک سطح نبودند فرقی نگذاشت. و هنگامی که از آن حضرت در این باره گلایه کردند، ایشان در مقام تشریح سیاست عادلانه خود بر آمده و فرمود:

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ أُؤَيِّتُ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ؛ (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶، ص ۱۸۳) آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم، در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم، استمداد جویم؟! به خدا سوگند تا عمر من باقی [، و شب و روز برقرار،] و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند هرگز به چنین کاری دست نمی زنم. اگر اموال از خودم بود، به طور مساوی در میان آنها تقسیم می کردم تا چه رسد به اینکه این اموال، اموال خدا [و متعلق به بیت المال] است».

شایان ذکر است که بر اساس مبانی حقوق غربی همانند اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق انسان در اختیار خود انسان می باشد و به همین جهت داشتن هر دین و مذهبی را روا می شمارد و با برخی از احکام دینی مانند ارتداد مخالفت را آشکارا بیان می کنند؛ برای مثال، در ماده هیجدهم آمده است:

هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و ایمان می باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هرکس می تواند از این حقوق یا مجتمعاً به طور خصوصی یا به طور عمومی برخوردار باشد.

در ماده نوزدهم می نویسد:

هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن، به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظاتی مرزی، آزاد باشد.

### ۳. کرامت و عدالت

یکی از مبانی مهم دیگر عدالت در سخنان امیرمؤمنان علیه السلام، کرامت انسان است که نخست، اصل موضوع و سپس آثار آن بیان می شود.

### ۳-۱. مفهوم کرامت

کرامت و مشتقات آن در لغت به چند معنا بکار رفته است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. شرافت، همچنانکه خلیل فراهیدی در معنای «الکرم» گوید: «شرافت مرد». (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵/۳۶۸) ابن فارس گوید: «کاف، را و میم اصل صحیحی است که دارای دو باب است، یکی از آنها شرف در چیزی در خود چیز است یا در خلقی از اخلاق...». سپس وی برای شریف بودن چیزی در خود آن، مصادیقی ذکر می‌کند، مانند «مرد کریم»، «اسب کریم» «گیاه کریم» و برای شرافت در خلق نیز کاربرد بخشش از گناه گناهکار را یاد می‌کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵/۱۷۲) راغب اصفهانی نیز گوید: «هر چیزی که در باب خود شرافت داشته باشد، به کرم توصیف می‌شود». (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۷۰۷)

۲. جود و بخشش، همانگونه که یکی از نام‌های خدای سبحان «کریم» است. راغب اصفهانی گوید: «هرگاه خداوند با کرم توصیف شود، نام برای احسان و انعام آشکار است». (همان) همچنین برای ذکر بارش باران از ابر و بخشش آن از «کرم» استفاده می‌شود: «اذا جاد السحاب غیثه قیل کرم»، (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵/۳۶۸) «کرم السحاب اذا جاء بالغیث». (جوهری، ۱۴۰۷: ۵/۲۰۲)

به نظر می‌رسد معنای اول کرامت (شرافت) به مفهوم کرامت بسیار نزدیک است، زیرا شرافت به معنای علو و ارتفاع است، (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳/۲۶۳) و این معنا در کاربردهای کرامت وجود دارد. از این رو، به نظر می‌رسد همانگونه که ابن فارس بیان کرده است، معنای کلی کرامت شرافت (علو و برتری) است که در موارد و مصادیق گوناگون، خصوصیات آن تفاوت پیدا می‌کند، برای مثال، وصف انسانی به «کریم» به این لحاظ است که این انسان در امری برتری دارد. همچنین توصیف فردی به «کریم» از لحاظ بخشش از این جهت که وی در خلقی (بخشش) برتری دارد. وصف «اسب کریم» به لحاظ برتری آن و خوب بودن آن نسبت به اسب‌های دیگر است، چه از جهت اندام و چه از جهت کارایی. وصف «گیاه کریم» هم از جهت برتری آن به گیاه دیگر است که از جهت شکل، طعم، خاصیت و... برتر است.

### ۳-۲. کرامت انسان در برخورد با مردم

امیرمؤمنان علیه السلام درباره برخورد با مردم، به مهربانی و لطف به مردم سفارش می‌کند: «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبُعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ؛ مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش؛ مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی» سپس امام ع در تبیین ضرورت مهربانی به مردم می‌فرماید: «فَأِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ؛ زیرا مردم دو دسته‌اند، یا برادر دینی تو هستند و یا همانند تو در آفرینش می‌باشند»؛ (سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۲۷)

با توجه به بیان یاد شده امام (ع) شایسته است به اقسام کرامت انسان اشاره شود. کرامت به دو قسم تقسیم می‌شود. قسم نخست، کرامت تکوینی یا ذاتی است که به معنای شرافتی است که خدای متعال در ذات و نهاد انسان و نحوه وجودی او قرار داده است، بدون آنکه کسب و تلاش در آن دخالت داشته باشد. در برخی از آیات قرآن کریم به این نوع کرامت تصریح شده است: {وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا} (اسراء: ۷۰) ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم؛ و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم؛ و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم». کرامت تکوینی جلوه‌ها متعددی دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: ا. تسخیر موجودات برای انسان؛ ب. عقل و علم، به ویژه علم به مبدأ و معاد؛ ج. استعداد قبول ولایت الهی.

قسم دوم کرامت، کرامت اکتسابی و ارزشی قرار دارد. کرامت اکتسابی و ارزشی همچنانکه از عنوان آن پیداست، کرامتی است که با اختیار انسان و از راه تلاش و کوشش به دست می‌آید و در حقیقت، کرامت اصلی انسان در این کرامت اکتسابی است، به دلیل آنکه انسان با اختیار و تلاش خود، آن را به دست می‌آورد. کرامت اکتسابی، شکوفاسازی کرامت ذاتی انسان است و اگر انسان بتواند این کرامت را کسب کند، به رستگاری دست می‌یابد و گرنه کرامت ذاتی او در صورت شکوفا نشدن آن و ترتیب اثر ندادن به آن، فایده چندانی ندارد؛



بلکه هرگاه انسان با امکان کمال و به دست آوردن کرامت اکتسابی، آن را به دست نیاورد، کرامت ذاتی برای او فضیلت و ارزش بشمار نمی‌رود و استحقاق نکوهش دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

{ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ } (حجرات: ۱۳) ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن بیافریدیم، و شما را شاخه‌ها و تیره‌ها کردیم تا یکدیگر را باز شناسید. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. همانا خدا دانا و آگاه است.

این آیه یکسان بودن انسانها در آفرینش از یک مرد و زن را بیان و آنها را دارای نژادها و قبیله‌های گوناگون ذکر می‌کند و هدف از گوناگونی نژادها و قبیله‌ها را شناسایی یکدیگر بیان می‌کند. بنابراین، هنگامی انسان‌ها از یک پدر و مادر آفریده شده‌اند و نژاد و قبیله هم برای شناسایی یکدیگر است، جایی برای تکبر و برتری‌جویی نژادی بر نژادی و قبیله‌ای بر قبیله‌ای باقی نمی‌ماند و آنها از این جهت، هیچ برتری و شرافتی بر یکدیگر ندارند. حال، اگر این گونه تفاوت‌های نژادی و زبانی و مانند آن تأثیری در شرافت ندارد، عامل دیگری در شرافت انسان‌ها نسبت به یکدیگر و تفاوت آنان از این جهت تأثیر دارد که به عنوان تقوا یاد می‌شود و تقوای هر کسی که بیشتر باشد، شرافت و کرامت او نزد خدا بیشتر است: { إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ }.

همانگونه که روشن است «اکرم» اسم تفضیل از «کریم» است و «اتقی» اسم تفضیل از «تقی» و در اسم تفضیل، برتری دادن چیزی بر چیزی در وصفی وجود دارد، برای مثال معنای عبارت «زید، اعلم دانشمندان است» آن است که افراد دانشمندی وجود دارد که در میان آنها دانش زید بیش از دانش آنها است. بنابراین، مفاد آیه این است که باکرامت‌ترین افراد نزد خدا باتقواترین آنهاست. در این جمله، خدای متعال امری را قطعی و مفروغ‌عنه می‌گیرد که بدان تصریح نمی‌کند و آن، این است که «کریم نزد خدا، با تقواست».

توجه به کرامت انسان و رعایت حقوق انسان از این جهت در سخنان امیرمؤمنان علیه السلام دیده می‌شود؛ مانند:

«وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَتَنَزَّعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَفَلَانِدَهَا وَرُعْثَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَالِاسْتِرْحَامِ ... فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا؛» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۷، ص ۶۹-۷۰) به من خبر رسیده است که یکی از آنان (اهل شام) به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمانی وارد شده است که جان و مالش در پناه اسلام محفوظ بوده و خلخال، دستبند، گردن بند و گوشواره های آنها را از تنشان بیرون آورده است؛ در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن نداشته اند... اگر مسلمانی برای این حادثه، از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.»

### نتیجه گیری

عدالت در سخنان و رفتار امیرمؤمنان علیه السلام، اصل اساسی است. از سخنان امام علیه السلام استفاده می شود که دو مبنا و ریشه عدالت، خدامحوری و کرامت انسان است. از این رو، همچنانکه خود انسان وابسته به حق تعالی است، حقوق انسان نیز به خدا برمی گردد و نیز گستره حقوق و عدالت نیز به خواست خدا و قانون الهی برگشت می کند. از این رو، عدالت نسبت به حقوقی است که برای انسان از سوی خدای سبحان قرار داده شده است. از سوی دیگر، انسان از شرافت ذاتی و اکتسابی برخوردار است و عدالت نسبت به انسان به جهت کرامت و شرافت اوست.

## فهرست منابع

### قرآن کریم

نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه وآله، ج ۲، جامعه مدرسین، قم.
۲. ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. اخوان کاظمی بهرام، ۱۳۸۱، عدالت در نظام سیاسی اسلام، چ اول، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۴. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۱۳۷۸، محمدحسن لطیفی، چ اول، تهران، انتشارات طرح نوش.
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷ق، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت، دارالعلم للملایین.
۶. خزازی سید محسن، ۱۴۱۸ق، بداية المعارف الإلهية فی شرح عقائد الإمامية، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۷. خوانساری، سید احمد، ۱۴۰۵ق، جامع المدارك فی شرح مختصر النافع، چ دوم، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۰۴ق، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب.
۹. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۰. طوسی نصیرالدین، ۱۳۵۶، اخلاق ناصری، چ اول، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی،.
۱۱. فراهیدی، ۱۴۰۹ق، خلیل بن احمد، کتاب العین، چ دوم، مؤسسة دارالهجرة، بی جا.
۱۲. فیومی، محمد بن احمد، بی تا، مصباح المنیر، بی جا.

۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية.
۱۴. مصباح یزدی محمدتقی، ۱۳۸۸، (نظریه حقوقی اسلام)، ج ۱ و ۲، چ ۳، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم.
۱۵. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
۱۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، عدل الهی، انتشارات صدرا، تهران.